

نسل سوم اسلام فروشان

سیامک مهر

این روزها یک گروه و دسته و نحله و فرقه فکری دیگری از اسلامفروشان پیدا شده اند که هم خیلی (بیشتر از نسل سروش و کدیور و امثالهم) مدرنند (!) و هم در عین سادگی و صداقت ظاهری گفتارشان، خرمردندند. این گروه به دلیل اینکه یخ نواندیشان دینی و روشنفکران دینی و ملی- مذهبی ها به مانند اصلاح طلبان در جامعه نگرفت و همگان آنها را هم در نظر و هم در عمل، دم و دنباله مافیای روحانیت و آخوندها و حکومتیان می شناسند، با تصویر چهره ای لائیک و سکولار از خود، همان متاع گنبدیده و تاریخ مصرف گذشته را در بسته بندی جدیدی عرضه می کنند. آنهم در پیشخوان نشریات و سایت هایی که مدعی روشنگری هستند. آدرس هم می دهم: می توانید با جستجو ذیل نام هایی چون حسین میرمبینی و سلامت کاظمی در سایت سکولاریزم نو با گوشه ای از اندیشه های این قماش اسلامفروشان آشنا شوید.

<http://www.newsecularism.com>

(لازم به توضیح است که منظور این قلم از نسل سوم، فاصله فکری است نه سنی. ضمناً موضع گیری نگارنده کلی است و صرفاً به نوشته های این دو شخص نامبرده نمی پردازد.)

این قبیل اسلامبارگان نه با نظریه پردازی های غلوآمیز و نه با ادبیاتی شبه روشنفکری و یا استدلالهای پیچیده و شبه علمی و سفسطه و مغالطه (نظیر کارهای سروش و ملکیان و طباطبایی یعنی نسل دوم اسلامفروشان) که با زبانی منعطف و صمیمی، تصویر خاکریزی مابین خود و آخوندها ترسیم می کنند و نشان می دهند که هیچ مشکلی و مخالفتی حتا با برافتادن رژیم اسلامی ندارند، اما تا آنجایی که مطمئن شوند بیضه اسلام در هر صورت محفوظ و ماندگار خواهد ماند. ایشان بسیار زیرکانه ما را به تسلیم و سازش با اهریمن دعوت می کنند.

گویی بچه گول می زنند. آنچه از چاه های چمکران تراوش می کند را خرافه می دانند، بسیاری از احادیث و روایات را چرند می خوانند، امام پردازی و مقدس بازی های افراتی شیعه را مسخره می کنند، ولی هر آنچه از غار حرا به بیرون تخلیه شده را علم محض می شمارند. وحی و جن و جبرئیل و معراج و شق القمر و بهشت و جهنم و حوری و غلمان و هزار یاهو و مهمل دیگری خرافه نیست، اما هاله نور احمدی نژاد و دولت و مدیریت امام زمان خرافه است!

یکی از شگردهای ایشان مثلاً این است که در مقابل نام های محمد و امامان و علی و حسن و حسین، در عوض قراردادن آن صاد و عین مرسوم و سنتی بلافاصله می آورند: «که درود بر او باد» و یا گاهی با خرج کردن از جیب خدا می گویند: «که درود خدا بر او باد». ما خراسانی ها در این مواقع مثلی داریم که می پرسیم: آه نیست، بابا ریبه؟ (با پوزش) یعنی چه فرقی می کند!

اگر از دورزمان. دیرپایی کتاب جهالت و جنایت قرآن را در کنار شاهنامه بر سفره هفت سین می نهاده ایم، از وحشت شمشیر علی بوده است. اسیر چنگال آخوندهای کینه توز بودیم، به ناچار تقیه می کردیم و تصمیم و تمهیدی برای نجات جان خویش و حفظ هویت ایرانی و پاسداری از فرهنگ و زبان فارسی بوده است. امروز اما این پیشنهاد از خرمردندی شما اسلامفروشان است. اسلامنازی شما از تربیت انگلیسی و تحصیلات استعماری شماسست، حتا اگر خود بی خبر باشید.

ما ایرانیان در طی قرون و اعصار هرچه تلاش کردیم تا خوی نامدار اگر، وحشی و تجاوزپیشه اسلام را درمان کنیم، نشد که نشد. ما ایرانیان وقتی که الله را به خدا و خداوندگار و پروردگار و ایزد و یزدان ترجمه کردیم و چهره خشونتبار و خونریز و پراز آتش و عذابش را با مهر ایرانی، با فروزه های اخلاقی و نیک ایرانی، با قصیده با غزل، با کرشمه های نسخ و عشو های نستعلیق، با کاشی های فیروزه ای، با گنبدهای طلایی، با سبزیگی. سرو، با بته جقه و گلابتون، با گل، با گلاب... بزک کردیم، نقاشی کردیم، نقاب در کشیدیم و در پس پشت پرنیان وجود ایرانی. خویش در نهایت تسامح و تساهل پنهانش ساختیم، به دلیل این واقعیت بود که تاب و تحمل چهره کریمه اش را داشتیم. ما وقتی که رُز، گل، گل گلاب را، گل محمدی نامیدیم به خاطر این بود که بتوانیم بوی گندش را تحمل کنیم!

اما هرچه رشته بودیم در تجاوز ۵۷ پنبه شد و نشان داد که برای حفظ کیستی ایرانی خویش و به ضرورت درمان دپواریگی فکر و فرهنگ ایران، هرگز هیچ راهی به غیر از لایروبی و تخلیه لای و لجن و رسوبات اسلامی از لایه لایه ذهن و روان آلوده خود وجود ندارد و ممکن نیست بتوان تغییری در جوهر اندیشه اهریمنی اسلام و بربریت و توحش بدوی آن ایجاد کرد.

اینان خود را روشنگر و فعالیتشان را روشنگری می دانند، در صورتی که روشنگری در جامعه و فرهنگ ایران هیچ معنا و مفهومی به جز انتقاد از اسلام دربر ندارد. نواندیشی دینی و روشنفکری دینی و اصلاح گری دینی و امثالهم انتقاد از اسلام نیست، ماله کشی است. در دین اینان مطابق اصلی اصولی، ناقد به قرآن کافر است. بنابر این فعالیت های فکری و نظری این نحله ذیل مفهوم روشنگری قرار نمی گیرد.

به اینان می گویم شما هرگاه از اعجاب و حیرت قیام حسین و گریستن در روضه کربلا فارغ شدید، اندکی تخیل خود را بکار بیاندازید و تصور کنید که آن انقلاب شکوهمند و آن جمهوری اسلامی که حسین پس از پیروزی بر یزید و ابن زیاد و شمر و خولی تأسیس می کرد چه ویژگی هایی می داشت. برای احیای دین جدش چه تعداد از مخالفانش را بر بام مدرسه علوی به قتل می رساند. چه تعداد از کسانی که با وی بیعت کرده بودند را پس از کسب قدرت به نام محارب و مرتد و منافق و مفسد فی الارض و مهدورالدم و باغی با غین کشتار می کرد. چه تعداد زن و مرد را در چاله می انداخت و سنگسار می کرد. پاسداران و مجاهدین اسلامش در زندان ها به چه تعداد دختر بچه با شور حسینی

تجاوز می کردند و سپس به قتلشان می رساندند...

شما هرگاه از تفسیر و تأویل و تعبیر سوسیالیستی از عدالت علی فارغ شدید به این نکته نیز بیاندیشید که شبانه نان خشک به در خانه گرسنگان بردن از فرومایگی است. امروز نیز در مناسبتهای اسلامی- در ماه رمضان و از این قبیل ایام- امامان جمعه و جماعت در خطبه های بی شرمی به حاجی بازاری های متدین توصیه می کنند که توسط نانوایی ها یکی دو روزی در سال نان رایگان به گرسنگان ببخشند. نان خشک و خالی. علی هم که برده بریان و کوزه شراب به در خانه گرسنگان نمی برد. ارتباط علی با عدالت فقط در همین حرف عین است. علی نمادش ترازو نیست. سمبل علی شمشیر است. «علی در شهر ینبع اراضی و املاک پرارزشی داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه چهل هزار دینار (حدود یک و نیم میلیون دلار) در آمد داشت.»* (فعلاً کاری هم به این نداریم که اساساً لغت «عدالت» با واژه «داد» در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به هیچ وجه یکسان نیست و اینهمانی ندارد.)

در نظام دوطبقه توحیدی حتماً مؤمنان فقط در ایمانشان به الله برابرند نه با یکدیگر. هنگامی که حاجی بازاری های متدین بر سر در کاخ های خود می نویسند: هو الرزاق، یعنی اینکه ما نذر دیده ایم بلکه خدا داده است. ده ها آیه نیز در توجیه و تحسین نظام دو طبقه توحیدی و برده داری در قرآن پیاداست: (نور ۲۲-۲۳، شوری ۱۹-۲۰، زخرف ۳۵، نحل ۷۱ و ۷۵، نساء ۳۲، طه ۱۳۱ و ...)

برای نمونه ترجمه آیه ۷۵ سوره نحل را می آوریم: «خداوند مثلی می زند بین برده ای بنده که قدرت هیچ کاری ندارد و بین کسی که از سوی خویش (خدا) به او روزی نیکویی بخشیده ایم و او از همان پنهان و آشکار می بخشد، آیا این دو برابرند؟ سپس خداوند را، آری بیشترینشان در نمی یابند!»

برده داری که شاخ و دم ندارد. کارگران در جمهوری اسلامی ۱۸۶ هزار تومان دستمزدشان از مصوبه وزارت کار کفاف سه وعده غذا و یک سرپناه را نمی دهد. تازه همان هم شش ماه شش ماه پرداختش به تعویق می افتد. آن برده باستانی و تاریخی که لااقل دغدغه غذا و سرپناه بخور و نمیرش را نداشت، ارباب این نیازها را در همیشه تاریخ تهیه دیده است.

اتفاقاً عسگر اولادی نیز در این حرف عین با علی و عدالت وجه اشتراک دارد. او نیز در کمیته امداد امام اصول ایندولوژی نظام دوطبقه توحیدی را مو به مو پیاده و اجرا می کند، فرهنگ جادویی و گداباوری. صدقه را تبلیغ می کند و خود و خانواده اش غرق در لذت و عیش و نوش و نعمات و مواهب غارت مقدس، به ریش هر چه مستضعف است می خندند.

سمبل علی شمشیر است. (سیف الله) محمد هرگاه نیاز داشت زنجیرهای علی را می گشود و او با یک ضربت ذوالفقار سر از تن هر مخالف و دگراندیشی بر زمین می افکند. حرفه علی که در رکاب پیامبر شمشیر می زد، کشتار کفار و مشرکین بود.

زمانی که عیسی ناصری مردمی را که برای سنگسار مریم مجذوبه گرد آمده بودند به وجدان انسانی خود رجوع داد، اگر با اسلام آشنا بود هرگز چنین خبیثی نمی کرد. چون ای بسا یکی مثل علی پیدا می شد که می گفت من هم معصومم، هم مقدس و هم باب علم هستم. تازه عقاید را نیز بر شمشیرم حمل می کنم. آنوقت دهان ها را می بست و اولین سنگ را می انداخت.

دینکاران و اسلام فروشان مهاجم و متجاوز و وارداتی، به همراهی و همپایی و همراهی اسلام زدگان ایرانی، آن دسته از ارزش ها و بنمایه های اخلاقی و انسانی و فروزه های نیکی چون پهلوانی و جوانمردی و ستم ستیزی که انسان ساکن در حوزه فرهنگ ایرانی از رستم دستان انتظار دارد و در او می شناسد و اوست که حامل های اسطوره ای آن را بر دوش می کشد و نماد و نمایندگی می کند و نیز آنچه را این ملت در آرش و انوشیروان می ستوده است، دزدیده و مصادره کرده و به علی انیرانی منسوب و سنجاق و الصاق کرده اند و شترگاوپلنگی ساخته اند که محیط زیستش، طبیعت فرهنگی ایرانزمین نبوده و نیست. ما هرگز نپذیرفتیم که شیرخدا را از دغل منزله بدانیم! علی به جز ریشخند هویت ایرانی و ارزش ها و آیین های کهن ما، دکان پرسودی برای اسلام فروشان است و بس.

در ارتباط با دین و مذهب، به غیر از دین فروش و دین زده، به غیر از اسلام فروش و اسلام زده، به هرگونه طبقه بندی و تقسیم بندی و فاصله گذاری دیگری که معتقد بوده باشیم، عملاً و در واقعیت فریب دین فروشان را خورده ایم و با سر به درون چاه بی ته و انتهای اسلام سقوط کرده ایم. بنیادگرا، اسلام گرا، قشری، متحجر، نواندیش دینی، روشنفکر دینی و امثالهم اصطلاحاتی است که تنها به گیج کردن ما و گم کردن فهم درست ما از واقعیت فاجعه بار بختک اسلام یاری می رساند. دکان اسلام فروشان را باید تخته کرد و اسلام زدگان را درمان.

در پایان خطاب به اسلام فروشان از هر قسم و قشر و نحله فکری با هر نوع اسلام ناب محمدی که تبلیغ می کنند، واقعیتی را یادآوری می کنیم. حقیقت این است که من و ما و ایرانیان، نقشه دیگری در سر می پرورانیم. سی سال سلطه و ستم حکومت اسلامی فرصت غیر قابل تکراری در اختیار ما نهاده تا تمامی اشتباهات و ندانمکاری های تاریخی خود را جبران کنیم. ما ایرانیان تصمیم گرفته ایم که نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه اسلام را از سرزمین خود براندازیم. در فکر آنیم که آشی برای اسلام فروشان بیزیم که یک وجب روغن رویش ایستاده باشد!

* (تجارب السلف- ص ۱۳) از کتاب اسلام شناسی تألیف علی میرفطروس

siamakmehr@yahoo.com